# فصل هفتم: رفع خلأ در علوم؛ پیش‌نیازها و راه‌کارها

## الف) رفع خلأها؛ برنامه اصلی یا جنبی؟

-[illegible] [1]

اهمیّت موضوع و  موقعیّت زمانی آن، دخالت دارد. یک قانون کلّی که در ذهنم است این است که برای این ها، تمرکز بر روی یک موضوعی که الآن نیاز دارد، به هم نخورد. مدیریّت زمان در این که ما این را که مورد نیاز است، بحث از آن را در چه زمانی قرار بدهیم؟ اهمیّت زمانی دارد یا ندارد؟ و در چه درجه؟ و تمرکز دیگر ما را که آن هم ضروری باشد، به هم میزند یا نه؟

اگر در مورد این ها فکر کردیم و درست شد، به گمانم میرسد که اصل در آن، آن حالت جنبی را نباید داشته باشد. یعنی باید نگاه خیلی حسابی به آن بشود. تا انسان به یک چیزی نگاه حسابی نکند، اصلاً پیش نمیرود. نگاه تفریحی خوب است و مانعی هم ندارد، ولی نسبت به این مسائل به گمانم نه.

## ب) پیش نیازها

### ۱. یادگیری زبان

- [illegible]

فرار بودن زبان

همانطوری که اهل این حرفه میگویند، یادگیری زبان خارجه بهگونه‌ای است که خیلی فرار است. سال 1360 ه.ش بود. دانشگاهی به نام دانشگاه عالی ترجمه بود که حالا نمیدانم الآن هم هست یا نه[2]. حالا جای آن یادم نیست که دقیقاً کجا بود.

آن زمان تابستان بود و ما هم در مؤسسه ی در راه حق در گروه ج بودیم، گروه را برای یادگیری زبان به آنجا بردند. یک آقایی به نام آقای دکتر محقّق آنجا بودند. دکترای زبان داشت و رشته‌اش زبان بود. همانطوری که من در یادم مانده است، ایشان میگفتند: «اگر بخواهید که در مسئل آموزش زبان پیشرفت بکنید، باید تکرار بکنید». بعد، این جمله را گفتند که: «من دکترای زبان دارم و عمرم را هم به این علم مشغول بوده‌ام -به گمانم تحصیلات ایشان هم در آمریکا بود- الآن برای یک هفته که با خانواده میخواهیم به تفریح برویم، من یک ساک کتاب با خودم برمیدارم. بعد همسرم میگوید که این یک هفته را دیگر با خودت کتاب نیاور. این یک هفته را میخواهیم به تفریح برویم. این ساک کتاب چه است که با خودت برمیداری؟». او در پاسخ به همسرش میگفت: «من

می‌بینم که اگر در این یک هفته این کتاب‌هایم را کنار بگذارم، فراموش می‌کنم». خیلی عجیب است! می‌گفت اگر یک هفته کتاب برندارم و کار نکنم فراموش می‌کنم. خیلی جمله عجیبی بود که من شنیدم. من سال 60 بود که از ایشان شنیدم. حدود چهل سال قبل. خلاصه، مقصود این است که فرایگیری زبان به این شکل است و نیاز به کارکردن دارد.

### لزوم هدف گذاری

خُب، حالا که اینگونه است، ما اول باید راجع به خودمان هدف شناسی بکنیم. منظور و هدف ما از آموزش زبان چیست؟

## متن خوانی

آیا صرفاً متن‌خوانی است؟ مکالمه است؟ انشاء است؟ نوشتن است؟ تألیف است؟ اول که هدف خودمان را تعیین کردیم، آن وقت برای همان محدوده‌ای که نیاز داریم، برنامه‌ریزی می‌کنیم و وقت را هدر نمی‌دهیم. مثلاً شاید کسی فقط برای فهم متن با یادگیری زبان کار دارد. اگر در این کلاس‌ها برود، شاید ساعت‌ها وقت او را برای مکالمه می‌گیرند. بعد از آن هم دیگر هیچ فایده‌ای ندارد. می‌بیند که نیازی به آن ندارد. لذا برای آموزش زبان حتماً نیاز است، ولی قبل از آن باید هدف گیری بکند که مقصود او برای چه کاری است؟

-[illegible]

بله، آن چیزی که من می‌فهمم، به اندازه متن خوانی خیلی خوب است و در این جهت، مهم و مورد نیاز است.

### ۲.ورود به دانشگاه؟

### تسلط بر علوم دانشگاهی

- [illegible]

-[illegible]

به‌عنوان این که شما، یکی نفری که آن‌ها را خوانده است، مطّلع بشوی از مدرک شما و از طریق نگاه او به مدرک شما، با شما صحبت بکند، من به‌عنوان یک طلبه، ذهنم اصلاً موافق نیست و تشویق هم نمی‌کنم.

امّا از آن حیث که شما گفتید وجه جمعی که من می‌خواهم به‌عنوان یک طلبه ارائه بدهم، از این حیث که شما، مطالب آن‌ها را حتی در مرز دانش آن‌ها، مطّلع باشید و وقتی که با آن ها صحبت می‌کنید، او لمس کند که مثل او یا بیش از او، این ها را می‌دانید و از باب این که می‌بینند آن‌هایی که او بلد است، شما بلد هستید، چشمش به شما جلب می‌شود و دل می‌دهد، از این ناحیه، من وجه جمع می‌بینم.

اگر بگویی‌م که نمی‌شود، من خیلی قبول ندارم. ممکن است که سخت باشد، ولی وقتی که انسان شروع کرد و تصمیمش را گرفت، می‌بینند که شد. به‌خصوص با امکانات زمان ما. لذا به جای این که شما، وقتی با یکی از این ها مواجه می‌شوید بگویید که من کارشناسی ارشد فلان رشته را دارم یا این که دکترای فلان رشته را دارم، یک بحثی را که می‌دانید او، خوب بلد است و مهم می‌داند، شما

مطرح می‌کنید. بعد او می‌بیند که عجب! آن مطالبی که در ذهن او هست، شما دارید می‌گویید، بعداً یک نقطه هم دارید بر روی آن می‌گذارید. او دیگر اصلاً از شما نمی پرسد که آیا شما دکترا دارید؟ چون او می‌بیند بحثی را که او خوب بلد است، شما هم بلدید. این مطلبی که عرض کردم، راه‌کار

حوزه‌ای است که به ذهن من می‌آید[3].

## استفاده از اساتید دانشگاهی

- □□ □□□□ □□□□□ □□ □□□□□□ □□□ □□ □□□□□ □□ □□□□□□ □□□ □□□□□□□ □□ □□ □□□□ □□□□ □ □□□□ □□ □□□□ □□□□ □□□□□ □□□ □□

با اینکه اساتید دانشگاه به نحو مباحثات آزاد بدون مدرک که استاد دانشگاه را دعوت می‌کنید، می‌نشینید و صحبت می‌کنید. من با این موافق هستم. خُب، این کار، خیلی کار را تسریع می‌کند و خیلی هم خوب است. یعنی از اساتید که متدیّن هستند و قبول می‌کند. بعضی از آن‌ها که اصلاً قبول نمی‌کنند. خُب، بعداً وقتی که شما در یک فنّی پیشرفت کردید، شما از یک استادی که خیلی هم خودش را مهم می‌داند و حاضر هم نیست که پنج دقیقه با شما بنشیند، ولی او را شناسایی کرده‌اید، وقت می‌گیرید و می‌روید و ده دقیقه پیش او می‌نشینید، بعد می‌بینید که شما را کاملاً تحویل می‌گیرد. چرا؟ چون می‌بیند که شما چیزهایی را که او بلد است، بلدید و سؤالی می‌کنید که درست است. و لذا نوعاً هم این‌گونه هستند. ولو حالت بدی هم نسبت به شما داشته باشند، امّا وقتی که این مطالب را از شما می‌شنوند به شوق می‌آیند که برای شما مطلب را بگویند. پس شما از طریق مدرک پیش او نرفتید. شما به سراغ او رفتید از این طریق که یک بحث علمی را قبلاً پخته اید. بنابراین استفاده ی از اساتید دانشگاهی مشکلی ندارد.

## حضور موقر حوزه‌ای

- □□ □□□□ □□ □□ □□ □□□ □□ □□□ □□□ □□□ □□ □□□ □□□□□□□ □□□□ □□□□□ □□ □□ □□□□□ □□□□□ □□□□□ □□ □□ □□ □□□ □□ □□□

بله دیگر، اینکه دیگر معلوم است. آن ها کسانی را که مدارک علمی خودشان را نداشته باشد، به این زودی در محافل خودشان راه نمی‌دهند. امّا ما یک اشخاصی را می‌خواهیم که با این دیدگاه و با این رویکردی که من عرض کردم، البته اگر درست باشد، این سدّ را بشکنند.

## شهید مطهری

مثلاً مرحوم آقای مطهّری مدرک دانشگاهی‌شان چه بوده است؟ به گمانم مدرک بالائی نداشتند، امّا وقتی که ایشان تصمیم گرفتند و به تهران رفتند، در بهترین دانشگاه تهران، بهترین مقام استادی را به ایشان دادند. شما بپرسید آیا کسی آمد به آقای مطهّری بگوید که آیا شما مدرک

منا‌سبت تدریس این درس را دارید یا نه؟ گمان نمی‌کنم[4]. عرضم تمام. آن وقت مثل ایشان، چند نفر وجود داشته و دارد؟ ایشان یک نفر بودند، خُب نظائر ایشان صد تا بشود. این سد شکسته می‌شود. یعنی حالا آن‌ها با خودشان این‌طور می‌گویند: عجب! یک کسانی هستند که مدرک ندارند امّا وقتی که سمینار می‌گیرند، همه اساتید هم استفاده می‌کنند.

## آیت الله مصباح

خود من یادم هست که سال 1361ه.ش بود که در حدود سیصد تا از اساتید دانشگاهی، آن‌هایی که خیلی مرتب□ بالایی داشتند در سالن دانشگاه الزهراء س تهران جمع می‌شدند، حاج آقای مصباح برای آن ها درس می‌گفتند.

من خاطره‌ای که از ایشان دارم این است که داخل اتاق ایشان رفتم. حال یادم نیست که دقیقاً چه سؤالی از ایشان پرسیدم. به من گفتند: «گاهی سرم آنچنان داغ می‌شود، سرم را مدّتی زیر شیر آب سرد می‌گیرم». یعنی اینگونه کار می‌کردند. خُب، اگر بخواهند سیصد نفر استاد را اداره بکنند، کار کمی نبوده است. این مطلب را خودشان به من گفتند. یعنی سرم به قدری داغ می‌شود که مجبور می‌شوم سرم را زیر آب سرد بگیرم. شیرهای آب کوتاهی بود، کنار این باغچه‌ها، نزدیک اتاقشان بود. آن شیری که در ذهنم هست، گرفتن سر رب زیر آن هم با زحمت بوده است. ولی گفتند که من این کار را می‌کردم. منظور بنده این است که به ایشان نمی گفتند آیا شما دکترا دارید، یا دانایی و مدرک شما چه است. چون می‌دیدند که یک کسی است که می‌آید و می‌دیدند که از او دارند استفاده می‌کنند. لذا اگر این پیشنهادی که به شما کردم، سربرس، این سد به مرور شکسته خواهد شد.

## ۳. لزوم تدوین زبان مشترک

ولی بینی و بین الله با سستی نمی‌شود؛ آقای آسید احمد از اعزّه‌ی ما، تشریف آوردند، چند تا از آن مصاحبه‌هایی که در انجمن حکمت با اساتید فیزیک و... شده بود، در مجله‌شان آوردند. اسم مجلّه، "ترنّم حکمت" است. مجلّات قطور و بزرگی هم هست. شاید من دو تا از آن مجلات را دارم. منظره‌ای بود بین دو استاد فیزیک مدرن با دو تا از آن کسانی که فلسفه می‌دانند. حال اگر این مجلات را در کتابخانه‌های ای جایی پیدا کردید ببینید[5]. منظرات خوبی هستند. به اندازه‌ای که من قبلاً مطالعه کرده بودم، احساس من از این منظره این شد که این بزرگوارانی که مطالب حوزوی را می‌فرمودند و در مقابل، آن فیزیکدانها مطرح می‌کردند، اصلاً زبان مشترک نداشتند[6]. یعنی آن‌ها مطالبی را می‌گفتند، از این اشکال ایشان معلوم بود که باید آن کلاسها را برود. یعنی معلوم می‌شود که این اشکال دارد می‌گوید که شما باید شش ماه، یک سال، حال کمتر یا بیشتر، باید در آن کلاسها شرکت بکنید، آن مطلبی که ایشان گفت را یاد بگیرید، بعد از آن است که نوبت به اشکال کردن شما می‌رسد. هر چه قدر هم که شما بفرمایید: «اشکال را جواب بده»، او یک چیزی در پاسخ به شما می‌گوید و حرفی نیست. کسی که هر دو را بداند، درمی‌یابد که در اینجا، یک زبان مشترکی وجود ندارد. شما دلخوش هستید که یک اشکال وارد و محکم کرده‌اید، او هم باید یک چیزی را بگوید. ولی این اشکال، اشکالی است که «لم یقع فی محله» و در سر جایش واقع نشده است، ولو در نظر اشکال کننده، خیلی طمطراق هم داشته باشد. و لذا من عرض می‌کنم که منظور من یک چنین مواری نیست. وقتی که شما به طرف اشکال می‌کنید، می‌فهمد که حرف او و ذهنیّت او را بلد هستید و دارید بر طبق ذهنیّت او اشکال می‌کنید. بر خلاف این که شما یک چیزی را می‌گویید که او در مقابل شما بگوید، شما باید بیائید و یک مطالبی را به‌صورت مفصّل بخوانید، بعد می‌بینید که...

-[illegible]

ادبیّات علمی مقصود من است. بله، چاره‌ای نیست.

-[illegible].

ادبیّات علمی، مبتنی بر مبادی علمی است[7].

## ج) راه‌کارها

### مواجهه با اشکالات مبنایی

-[illegible]

راه‌کار: تبدیل جهل مرکّب به جهل بسیط

خدا رحمت کند مرحوم حاج آقای علاقه بند را. چند بار دیگر هم عرض کردم. از جملات خیلی قشنگ و خوب حاج آقا بود: می‌فرمودند که جاهل مرکّب این است که نمی‌داند، اصلاً هم متوجه نیست که نمی‌داند. خیال می‌کند که خیلی می‌داند. این‌چنین شخصی خیلی مشکل است که با او مقابله کرد. "آن کسی که ندانند و ندانند که ندانند". لذا به خیال خام خودش بر روی کرسی علم نشسته است. حاج آقا می‌فرمودند وقتی چنین فضایی شد، ما نباید ابتدا به سراغ او برویم و به او بگوییم که این مطلب شما درست نیست و این مطلب شما را قبول ندارم. اوّل باید جهل مرکّب او را تبدیل به جهل بسیط بکنید. جهل مرکّب یعنی نمی‌داند که نمی‌داند. شما با سؤال و رفت‌وبرگشت بر روی مبنای خود او و آن چیزهایی که او می‌داند، کاری می‌کنید که یک دفعه متوجه می‌شود که چیزهایی را نمی‌داند. بخش‌هایی را نمی‌داند. یعنی از آن کرسی علمی که می‌گفت «أنا أعلم»، می‌آید می‌گوید که «أنا لا أعلم». وقتی که جهل مرکّب او به تعبیری حاج آقا بسیط شد، حاضر است که گوش بدهد. و لذا درست می‌فرمایید.

یعنی یکی از مهم‌ترین گام‌هایی که ما باید برداریم، در مسیر همین است که چه ترفندی را پیاده کنیم که شخصی که فقط بنا‌های خودش را قبول دارد، بر مبانی ای که ارسال مسلّم می‌گیرد، چطور این ها را بسیط بکنیم؟ به نحوی‌که متوجه بشوند که نه، این چیزها را ندارد.

ما حرف‌های آن‌ها را که در فضای خودشان بر روی بنا و مبنا دارند کار بکنیم و از هر دو مطّلع باشیم، به صورتی که خود آن‌ها متوجه نشوند -ادبیّات، ادبیّات آن ها باشد- ولی ما می‌فهمیم که آیا داریم سؤال را مبنایی مطرح می‌کنیم یا بنائی.

حال دیگر باید در مورد راه‌کارهای آن فکر بشود. ولی به نظرم راه این است که نگذاریم که بنا را بگوید و تمام بشود. به‌خصوص از حرف خودشان. چون اگر اطلاعات ما زیاد بشود، می بینیم نوعاً بین خود آن‌ها هیچ مبنایی و بنایی نیست مگر این که مخالف دارد. آن ها، از کسانی که اسم او را شنیده‌اند خوششان می‌آید که بگوییم فلانی که شما او را می‌شناسید، در فلان رساله این حرف را گفته است. این ها کار می‌بَرَد. وقتی که افراد به‌صورت گروهی کار بکنند و واقعاً وقت ها تلف نشود، این کار زود انجام می‌شود.

---

[1] مطالب این فصل، پاسخ به پرسش های دوستان حاضر در جلسه درس است. سوالات دوستان با خط تیره و با فونت مورّب مشخص شده است.

[2] این دانشگاه پس از ادغام با دانشگاه علامه طباطبایی به دانشکده ادبیات فارسی و زبان های خارجی تغییری نام داد:

دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی دانشگاه علامه طباطبایی پیش از انقلاب ایران (۱۹۷۹) به مدرسه عالی ترجمه معروف بود. از سال ۱۳۶۲ در دانشگاه علامه طباطبایی ادغام شده و فعالیت آموزشی خود را تحت عنوان «دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی» آغاز کرد.

هم‌اکنون در این دانشکده رشته‌های: تاریخ، زبان های باستانی، زبانشناسی، زبان و ادبیات فارسی، فلسفه، زبان و ادبیات عربی، مترجمی عربی، ادبیات انگلیسی، مترجمی زبان انگلیسی، مترجمی زبان فرانسه، زبان اسپانیایی، ادبیات ترکی استانبولی، علوم حدیث، زبان و ادبیات چینی، زبان و ادبیات المانی و زبان و ادبیات روسی دایر است. (سایت ویکی پدیا)

[3] نمونه این مطلب را می‌توان در خاطره  دکتر حسن ضیائی نیا استاد دانشگاه و دانش آموخته فیزیک هسته‌ای از مواجهه خود با علامه محمد تقی جعفری یافت:

در ابتدای جلسه ی گفتگو، حدود بیست کتاب در حوزه کوانتم فیزیک که درون کیف همراه بردم بودم را بروی میز قرار دادم لابلای برخی نشانه کاغذی قرار داده بودم و برخی را گشودم که مورد لبخند و تحسین استاد قرار گرفت. تعدای از کتب به شرح زیر بود.

1- مکانیک کوانتمی ، جان ل. پاول، برندکریسمن

2- فیزیک کوانتمی ، استفان گاسیرووچ

3- فیزیک کوانتمی اتمها مولکولها  جامدات هسته ای وذرات ، راربت آیزبرگ،راربت رزنیک...

 در شروع جلسه ایشان خواستند مطالب و احیانا سوالاتم را عرضه کنم . باید اعتراف کنم در آغاز جلسه  نوعی تبختر علمی بر من مستولی بود و حاضر نبودم این معنی را بپذیرم که استاد علامه جعفری(ره) در دانش فیزیک پایه ای دارند و در جایگاهی هستند که  موضع گیری فیزیکدانان را نقد کنند تا اینکه در جریان گفتگو ناچار به رهاکردن این دیدگاه شدم . حسب الامر ایشان مواردم راابرازداشتم .(مقاله محاجه با فیلسوف شرق درباره طرد دترمینیسم)

[4] ماجرای استخدام استاد در دانشکده الهیات

محمدتقی مطهری؛ برادر استاد: در همان زمان، مرحوم بديع الزمان فروزانفر تصمیم گرفت برای دانشکده علوم معقول و منقول سابق و الهیات فعلی از طلاب استفاده کند و به دانشکده رونقی بدهد. شورای دانشکده تصويب نامه‌ای صادر کرد که بر طبق آن کسانی که دیپلم نداشتند، اگر درس قدیم را همراه با علوم جدید امتحان می‌دادند و قبول می‌شدند، به آنها گواهینامه مدرّسی داده می‌شد تا در دانشکده مشغول کار شوند.

من در رشته منقول ثبت نام کردم ولی هرچه اصرار کردم، استاد حاضر به ثبت نام نشد. بالاخره روز پنجشنبه آخر وقت به اجبار، ایشان را برای ثبت نام راضی کردم و در میدان بهارستان از

ايشان عكسي گرفتم و باالخره ثبت نام كرديم.

سيصد و چهل نفر بوديم. ده نفر در رشته معقول و سيصد و سي نفر در رشته منقول. ميرزا احمد خان سعيدي كه رئيس هيئت ممتحنه بود، بر ورقههاي امتحاني طالب نظارت ميكرد. او سه چهار بار بالاي سر استاد رفت، خم شد و نگاه كرد. سعيدي از همان زمان به استاد مطهري نظري خاص داشت.

امتحان كتبي هشت روز طول كشيد. امتحان شفاهي شروع شد. ممتحنين مرحوم راشد، استاد سبزواري و همچنين فردي به نام جواد ارار بودند. آقاي راشد آشنايي مختصري با استاد داشت. در روز امتحان شفاهي ميرزا احمد خان سعيدي دنبال استاد راه افتاد و با خودش گفت: مطهري امتحان كتبي را به اين خوبي داده است؛ حال ببينيم آزمون شفاهي را چه كار ميكند.

مرحوم راشد به استاد گفت: آقاي مطهري! ما ديگران را با بحثهاي خودمان امتحان ميكنيم ولي شما را با يک بحث تفأللي امتحان ميكنيم. كتاب امتحاني، كتاب «منظومه» مالهادي سبزواري بود. تفأللي كتاب را باز ميكنند و بحثي به ميان ميآيد. استاد مطلب را شروع ميكند. بحث را از «منظومه» به «اشارات» ميبرد و از «اشارات» به «اسفار». در اين هنگام، راشد رو به استاد ميكند و ميگويد: صبر كن، ما از 20 بالاتر نداريم، اين نمره 20 ! حال مطلب را ادامه بده تا ما استفاده كنيم.

جلسه تعطيل ميشود. استاد ميشود شاگرد، و شاگرد ميشود استاد. استاد مطهري يک ساعت و نيم صحبت ميكند و مطلب را به پايان ميرساند. راشد ميگويد: واقعاً بهره بردم، و اين جمله را دو بار تكرار ميكند.

اين عوامل باعث شد كه مرحوم سعيدي و راشد متفقاً گفتند: اين مرد حيف است؛ بايد از او استفاده كنيم. استاد مطهري را به دانشكده معقول و منقول دعوت كردند و ايشان را به عنوان معلم روزمزد استخدام كردند. چون ايشان مدرک نداشتند، به عنوان دانشيار پذيرفته نميشدند.

در سال 1333 يا 1334 اولين جلد كتاب «اصول فلسفه و روش رئاليسم» منتشر شد كه مقدمه و پاورقيهاي آن نوشته استاد شهيد بود. اين كتاب به شوراي دانشگاه برده شد و به عنوان مدرک علمي تشخيص داده شد و استاد مفتخر به درجه دانشياري شد.

ايام عيد بود كه استاد با من تماس گرفت و گفت: بيا با هم به منزل راشد برويم. اتفاقاً يک دانشجوي دانشكده حقوق هم آنجا بود. وي از آقاي راشد سؤالي كرد. آقاي راشد بيدرنگ گفت: استاد نشستهاند، ديگر جاي من نيست.

استاد مطهري خودش را جمع كرد و گفت: آقاي راشد! من كجا و شما كجا؟ آقاي راشد گفت: بيتعارف ميگويم، تو از من باسوادتري، من نميدانستم تو اين قدر باسوادي.

چه كنيم كه نمره اي بالاتر از 20 نيست

آيتاللهجوادي آملي: وقتي ايشان در تصديق مدرّسي شركت كردند و در رشته معقول شاگرد اول شدند و از تهران به قم بازگشتند، آمدند در حجره و تعريف كردند و گفتند كه در جلسه امتحان، ممتحنين چه مسائل فلسفي را از من پرسيدند، ديگران چه جواب دادند و من چه جواب دادم. گفتند كه هيئت ممتحنه به اتفاق گفتهاند كه چه كنيم نمرههاي بالاتر از 20 نيست و اگر نمرههاي بالاتر از 20 بود، به شما ميداديم. استاد مطهري به اعتراف هيئت ممتحنه در رشته معقول و فلسفه شاگرد اول شدند و نمره 20 گرفتند.

نيازبيش از حدّ دانشكده به ايشان

دکتر مهدیزاده؛ رئیس وقت دانشکده الهیات: دانشکده الهیات احتیاج به مدرس فلسفه اسلامی داشت. استاد مطهری هم تقاضا داده بودند. چون دانشکده بیش از حد به وجود ایشان نیازمند بود، از روی اجبار و نیاز با تقاضای استاد موافقت شد و استاد مطهری نیز به معنی واقعی کلمه استاد بودند؛ آن استادی که امام جعفر صادق(ع) پرچمدار و رئیس آن است.

رشتههایی که تدریس آنها به عهده استاد مطهری گذاشته شده بود، روی نیازی بود که احساس می-شد. گرچه استاد از اساتید اصیل حوزه علمیه قم بودند و در تمام رشتههای معارف اسلامی تخصص داشتند، اما در دانشکده بیشتر فلسفه اسلامی در سطوح لیسانس و فوق لیسانس و دکتری و آنچه از معارف که برگشت به فلسفه اسلامی داشت تدریس میکردند، مثل کلام، تفسیر، منطق، که در آن زمان به نام «کلیات علوم اسلامی» معروف شد و اخیراً در سه جلد به نام «کلیات علوم اسلامی» چاپ شده است. این کلیات شامل منطق، فلسفه، اصول فقه، فقه، عرفان و کلام میشد و از بار علمی برخوردار بود که حتی دانشجویان در دوره دکتری نیز سخت بدان نیازمند بودند.

ایشان استاد همه ما هستند

هادی جوان؛ خواهرزاده استاد: در سال 1346 که پروفسور رضا به تهران آمد، از هر دانشمند یک مقاله در رشته خودش خواستند. رشته ایشان الهیات یا معقول و منقول آن زمان بود. ایشان هم مقالهای نوشتند. مقاله ایشان بهترین مقاله استادان شناخته شد.

در جلسه، ایشان را که صدا میزنند، میگویند: آقای مطهری، دانشیار. پروفسور رضا دستانش را با تعجب به هم میزند و میگوید: دانشیار؟! ایشان دانشیاراند؟! ایشان استاد همه مایند، چرا دانشیار؟! در پاسخ، استاد میگویند: برای اینکه من برای قیام 15 خرداد 42 منبر رفتم و مدتی در زندان بودم، از آن زمان حکومت مرا تحت نظر دارد. پروفسور رضا دستور میدهد نامههای تایپ کنند و میگوید: کسانی که اطلاع دارند شما 15 سال درس استادی میدهید و حقوق معلمی میگیرید، با امضای این نامه صحت مطلب را تأیید کنند. جالب اینجاست که تمام مخالفان و موافقان، زیر نامه را امضا میکنند(سایت انتشارات صدرا، خاطرات تدریس در دانشکده الهیات دانشگاه تهران)

[5] مجله ترنم حکمت، سال ۱۳۹۴، نشست جمع از دیدگاه ابنسینا و شیخ اشراق با حضور حجج الاسلام خسروپناه و سید احمد غفاری و دکتر محسنی و ریاضی، ص ۵۲۱-۵۳۸

[6] نمونههای این فقدان زبان مشترک را شاید بتوان در این مقاطع از گفتوگو یافت:

الف) به هنگام بحث از اشکالات حکما بر دیدگاه متکلمین در مورد جزء لا یتجزی:

غفاری: در سنگ آسیابی که سنگ به دور محوری در وسط میچرخد یک سری از ذرات بر حسب سخن متکلمین نزدیک تر به مرکز هستند و مسافت کمتری طی میکنند و یک سری از ذرات هم هستند که از مرکز دورترند و مسافت طولانی تری را طی میکنند. دو وضعیت را در نظر میتوان گرفت... وضعیت دوم این است که بگوییم سرعت ذرات دور و نزدیک به محور متفاوت است یعنی سرعت نزدیک تر ها کمتر از سرعت دورترهاست که در نتیجه ذرات نزدیک تر کش سان میشوند و این کش سانی باعث تجزی آنها میشود این در حالی است که متکلمین میگویند این ذرات تجزی ندارند...

محسنی: ام در فیزیک قائلیم که سرعت یکی نیست و کش سانی هم نداریم...ببینید ام در فیزیک برای حرکت دورانی یک سرعت زاویه‌ای و یک سرعت خطی داریم. ام می‌گوییم بخشی که مسافت خطی بیشتری را طی می‌کند سرعت خطی بیشتری دارد ولی هر دو سرعت زاویه‌ای یکسان دارند.

غفاری: اگر سرعت خطی آن‌ها یکسان باشد چطور؟

محسنی: ممکن نیست....

ب) بحث از تقسیم‌پذیری جسم:

فرض کنید فلز آهن را به‌طور مرتب تقسیم کنیم تا به اتم آهن برسیم...

دکتر خسروپناه: فیلسوف اتم را قبول ندارد.

دکتر محسنی: نمی‌توانند قبول نداشته باشد. اختلاف نظر اسمی است.

ج) بحث از ذرات بنیادین:

خسروپناه: این ذره بنیادین هم جسم است؟

غفاری: جسم نیست. اگر جسم باشد،بعد دارد

محسنی: بعد دارد

فاری: بعد دارد ولی قابل تقسیم نیست؟

محسنی: بله بعد دارد ولی قابل تقسیم نیست یعنی ساختار درونی ندارد.

خسروپناه: ولی به نظر بنده این حرف اشکال فلسفی دارد.

غفاری: این همان حرف ذیمقراطیس است که می‌گوید جزء لا یتجزی قبول انقسام می‌کند ولی طبیعتش اجازه انقسام نمی‌دهد.

خسروپناه: نه این نیست فیزیکدانان می‌گویند ساختار درونی ندارد.

محسنی: بله فیزیکدانان می‌گویند که مادامی که جسم ساختار درونی داشته باشد، قابل انقسام است.

غفاری: این اصطلاح میل به صفر که در بعد استفاده می‌شود متعلّق به همین‌جاست؟

محسنی: در حالت حدی، میل به صفر در نظر گرفته می‌شود.

بحث از ماده اولی و انرژی:

دکتر محسنی: ...چرا ما نمی‌توانیم انرژی را جایگزین ماده ای هیولی کنیم؟

خسروپناه: انرژی بدون صورت، ما به ازاء خارجی ندارد و حتماً با یک صورتی ما به ازاء خارجی دارد.

محسنی: من همین را عرض می‌کنم. ما برای انرژی واقعیتی خارج از ذهن قائلیم. یعنی می‌توانیم با آن بازی کنیم و روی آن عملیاتی انجام دهیم...

محسنی: عرض من این است که چرا ما اساساً فلسفه خود را برای شکل پذیری ماده روی انرژی بنا نمی‌کنیم و روی مادةالمواد بنا می‌کنیم. ایراد آن چیست؟... ما تحت شرایطی هستیم که می‌توانیم انرژی را به ماده تبدیل کنیم. مثلاً ما انرژی الکترومغناطیسی را که در قالب فوتون شکل می‌دهیم، می‌توانیم تحت شرایطی به الکترون تبدیل کنیم. یعنی آنجا انرژی داریم و در حالت دوم جسم مادی و انرژی با تعاریف معمول داریم که این کار برعکس هم انجام می‌شود.

خسروپناه: این با تعریف هیولی و صورت نمی‌سازد. چون هیولی صورت نمی‌شود و صورت هم هیولی نمی‌شود.

هیولی و صورت با هم جسم مرکبی را تشکیل می‌دهند....

محسنی: سؤالی که من دارم و چندین سال است که مرا اذیت می‌کند این است که اگر انرژی را با هیولی جایگزین کنیم به کجای فلسفه آسیب وارد می‌شود؟

خسروپناه: بحث تخریب فلسفه نیست. البته اشکال ندارد که شما این کار را بکنید ولی دیگر نمی‌توانید اسم آن را هیولی بگذارید.

محسنی: عینی ندارد،نگذارید. اصلاً هیولی به چه دردی می‌خورد؟

غفاری: به در تغییری می‌خورد و  عامل تغییری است. ...

محسنی: عرض بنده این است که اگر فرض کنیم اولی خلقی که خداوند در بخش مادیات...انجام می‌دهد انرژی است و این انرژی ای فعلیت، قوه هم دارد و یک نوع انرژی هم بیشتر نبوده است،آنگاه این انرژی هست که به حسب موجه های مختلفی که دارد، صورتهای مختلفی را می‌پذیرد...آیا با این حرف فلسفه ما دچار نقص می‌شود؟

غفاری: هیچ اشکالی ندارد

محسنی: من می‌گویم که اگر در دستگاه فلسفی خود از هیولی دست بکشیم، کجای نظام فلسفی ما خدشه‌دار می‌شود؟

خسروپناه: می‌توان نظام دیگری را ایجاد کرد.

غفاری: چرا نظام دیگر؟...

خسروپناه: این را فیزیک ثابت کرده است؟

ریاضی: معتبرترین مباحث کیهان شناسی که الآن مطرح شده است،نظریّه تورم است. این نظریّه می‌گوید که یک نوع از انرژی در فضا رها می‌شود و ذرات متنوعی را به وجود می‌آورد.

محسنی: این اصطلاحی را که شما به کار می‌برید در فیزیک که به آن تکینگی می‌گوییم. درجایی‌که تکینگی به وجود می‌آید معلوم است که یک ضعفی در نظریّه هست....

[7] دکتر گلشنی نیز در اینباره چنین می‌گوید:

□□ □□□□□ □□□□□ □□□ □□ □□□□□□□□ □□□ □□□□□□□□ □□□ □□□□□ □□□ □□ □□□□ □□□□□ □□ □□ □□□□ □□□□□ □□ □□□□□ □□□□□ □□□ |

**من به حوزه یک حرف اساسی دارم و باره هم به آنها گفته‌ام. حوزویان باید علوم روز را بیشتر فرا بگیرند**. حتی بیست سال پیش من به مقام معظم رهبری پیشنهاد دادم پنج درصد از حوزویان بیایند و دکترای فیزیک یا دکترای زیست‌شناسی یا سایر علوم را کسب کنند. **آنها تا بر علوم مسلط نباشند، مسائل علوم را حس نمی‌کنند و اظهار نظرهای متقنی نمی‌توانند داشته باشند. باید علوم را یاد بگیرند، آن وقت می‌فهمند چقدر راحت می‌توانند جواب شبهات را بدهند**. تجربه غرب چه بوده است؟ بگذارید مثالی بزنم. بهترین جوابها به هاوکینگ و داوکینز را چه کسانی داده‌اند؟ یکی از بزرگترین کیهان‌شناسان زمان آقای پروفسور الیس داده است. آقای پروفسور دیوید آلبرت در دانشگاه کلمبیا داده است. آدمهای تراز اول در علم جواب داده‌اند. **چون آنها در فیزیک تخصص دارند، با طرف مقابلشان زبان مشترک دارند و زبان همدیگر را می‌فهمند. آنها می‌فهمند که طرف مقابل دارد یک فلسفه‌ای را به جای فیزیک می‌گذارد. اگر زبان مشترک ندانسته باشید، نمی‌توانید آنها را قانع کنید که بفهمند چیزی را که می‌گویند از فیزیک برنمی‌آید، بلکه از مفروضات فلسفی آنها می‌آید.**

□□ □□□□□□□،□□□□□□ □□ □□□□□□□ □□□□ □□□□ □□□□□□□ □□ □□□□□□ □□□□ □□□□□ □□□□□ □□□□□ □□□□□□□

متخصصان علوم تجربی لازم است با فلسفه آشنا باشند. البته در فلسفه علم یک مکتب ندارید؛ مکاتب گوناگونی دارید، و به همان صورت هم در فلسفه. من نمی‌گویم فقط مکتب خاصی از فلسفه، مثلاً ملاصدرا و لا غیر. تفکر فلسفی در اسلام خیلی غنی است. بنابراین، متخصصان علوم تجربی می‌توانند چیزهای مناسب را برگزینند و به کار ببرند. هیچ مشکلی ندارد و مشکلی هم پیش نمی‌آید. **بنده وقتی آثار امثال الیس و آنهایی را که هم در فیزیک سرآمد هستند و هم با فلسفه آشنا هستند می‌بینم، غبطه می‌خورم که چرا در ایران چنین نیست. آنها گاهی سخنانی می‌گویند که گویی یک مسلمان این حرفها را می‌زند. واقعاً محیط غرب خیلی تغییر کرده است. من هرچه بخواهم تأکید کنم، کم گفته‌ام.** اما دستهایی هستند که نمی‌خواهند تحولات مثبت غرب به محیط ما منتقل شوند و مایلند محیط ما همینطور عامی بماند.(سایت رشد، علوم‌تجربی و خداباوری در گفت و گو با دکتر مهدی گلشنی)

نکته دیگر این است که برخورد بعضی از حوزویان با دانشگاهیان مانع وحدت حوزه و دانشگاه می‌شود . بعضی از حوزویان نگاهشان به دانشگاهیان، از بالا به پایین است و این مانع تعامل مثبت آنها می‌شود. آنها به مونولوگ اعتقاد دارند، نه دیالوگ. مرحوم استاد جعفری و مرحوم استاد مطهری اصلاً اینطور نبودند. نوارهای جلسات انجمن اسلامی پزشکان، شاهد این ادعاست.(مصاحبه با مجله رسائل، شماره یازدهم، ص ۱۹۶)

در جایی دیگر اینگونه مطرح شده است:

مرحوم آیت‌الله موسوی اردبیلی می‌گفتند: «ما با دانشگاهیان در اوایل انقلاب جلسه برگزار می‌کردیم ولی حرف یکدیگر را متوجه نمی‌شدیم. آنها با یک زبان و ما با زبان دیگری حرف می‌زدیم» (سایت اجتهاد، گفت و گو در مورد وحدت حوزه و دانشگاه)

---

بازبینی #1
ایجاد شده 28 نوامبر 2023 17:49:35 توسط Admin

Admin طوس 15:33:28 2025 ه‍ی فور 20 شده روزرسانی به